

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال مرحوم اصفهانی بر مرحوم حائری

گفته شد مرحوم محقق حائری در مقابل شیخ و جمع کثیری از فقها که دلیل دوم قائلین احتیاط را مبتنی بر مذهب عدلیه دانستند که بر اساس این مکتب، احکام تابع مصالح و مفاسد است؛ فرمودند که اصلاً چنین چیزی صحیح نیست، یعنی «ابتناء الدلیل علی هذا المسلك» ضرورتی ندارد بلکه دلیل مبتنی بر يك امر عرفی است و آن امر عرفی این است که هر آمري در امري که مي کند غرض دارد، بعد فرمودند ولو اینکه غرضش غیر عقلایی و جزافی باشد، هر آمري در امرش يك غرض دارد. خدای تبارك و تعالی هم در اوامرش غرض دارد و کبری این است که تحصیل الغرض واجب. از جوابی که مرحوم اصفهانی به مرحوم حائری می دهند استفاده می شود که می خواهند بفرمایند که مرحوم حائری درست نزاع بین اشاعره و عدلیه را متوجه نشدند، عرض کردم حالا تصریح به این معنا ندارند ولی از عباراتشان اینطور برداشت می کنیم. می فرمایند اشاعره که در مقابل عدلیه هستند قائلند به اینکه افعال خدای تبارك و تعالی دارای غایت نیست، نه غایت ذاتی و نه غایت عرضی. اشاعره می گویند آنچه که علّت برای فعل خداست و این فعل را بر عدم آن ترجیح می دهد غایت این فعل نیست بلکه خود ارادهی خدای تبارك و تعالی است، یعنی چون خدا اراده کرد این واجب باشد واجب است، نه اینکه چون در این متعلق يك ملاکی وجود دارد و غایتی وجود دارد این را خدا واجب کرده، چون خدا اراده کرد خمر حرام باشد حرام است، آنچه که علّت برای حرمت است ملاک و مفسده که در این خمر هست نیست، آنچه که علت است ارادهی خداست. خدای تبارك و تعالی می توانست حرام نکند، می توانست نماز را واجب نکند.

مرحوم اصفهانی می فرماید حرف در این است که اشاعره می گویند خود این اراده علّت است و دیگر مسئله ی ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید. در خود فلسفه در ذهن می آید در جلد اول اسفار این بحث را در آنجا دارند که ترجیح بلا مرجح اشکال ندارد، آنچه که محال است ترجیح بلا مرجح است. آن وقت اشاعره می گویند اگر ما علّت افعال خدا را ارادهی خدا قرار دادیم اینجا دیگر ترجیح بلا مرجح هم لازم نمی آید، تنها چیزی که می گویند این است که در مقابل خدا ارادهی جزافیه ممکن است، یعنی بی جهت اراده کند این را واجب کند، بی جهت يك شیئی را حرام کند!

به عبارت دیگر مرحوم اصفهانی به مرحوم حائری می فرماید شما طوری صحبت کردید که می خواهید بگوئید اراده گاهی اوقات دارای يك غرض غیر عقلایی یا بدون مصلحت است، این اصلاً تعبیر فنی و صحیحی نیست. می فرمایند بین غرض و اراده فرق است؛ در اراده می توان گفت که به به جزافیه و غیر جزافیه تقسیم می شود، يك اراده ای که انسان بدون جهت اراده کند و يك چیزی را بردارد، اگر غیر از خود اراده چیز دیگری نباشد می شود ارادهی جزافیه. اما اگر يك جهت دیگری در کار باشد می شود ارادهی غیر جزافیه. در حالی که مرحوم حائری جزافیه را وصف برای غرض قرار داده، مرحوم اصفهانی می فرماید ما غرض جزافی نداریم، غرض تقسیم به جزاف و غیرجزاف نمی شود. آنچه که به جزاف و غیرجزاف تقسیم می شود همین اراده است. بعد

می‌فرمایند: نه تنها غرض به جزاف توصیف نمی‌شود، ما نمی‌توانیم بگوئیم این يك غرض غیرعقلایی است، این غیرعقلایی بودن فقط در باب اراده معنا دارد، يك اراده اگر اراده‌ی عقلایی باشد می‌شود غیرجزافی، اگر غیرعقلایی باشد می‌شود جزافیه.

پس خلاصه‌ی فرمایش مرحوم اصفهانی این شد که می‌فرمایند: شما می‌گوئید ما دو جور غرض داریم؛ جزافی و غیرجزافی، و هر آمری در امر آن غرض دارد، حالا یا يك جهت عقلایی هم دارد یا ندارد! باید این غرض تحصیل شود، اشکال این است که غرض اصلاً توصیف به غیر عقلایی بودن نمی‌شود، غرض یعنی آن مقصودی که آمر دارد، و نمی‌توانیم بگوئیم آیا عقلایی است یا غیرعقلایی. آنچه که به عقلایی و غیرعقلایی توصیف می‌شود اراده است، در اراده اگر افزون بر خود اراده، مصلحتی هم وجود داشته باشد، می‌شود اراده‌ی عقلایی، اگر نباشد می‌شود اراده‌ی جزافی. اشکال اصلی سخن شما (مرحوم حائری) که يك مبنای دیگری درست کرده و می‌گوید غرض اعم است از غرض عقلایی و غیرعقلایی، اعم است از غرض جزافیه و غیرجزافیه، این است که این جزاف و غیرجزاف وصف برای اراده است و وصف برای غرض نیست. باز به عبارت روشن‌تر در همین مثالی که دیروز عرض کردیم که آمر الآن يك غرضی دارد که این صندلی از اینجا به آنجا برده شود، مرحوم اصفهانی می‌فرماید من حیث الغرض نمی‌توانیم بگوئیم این یا عقلایی است یا غیرعقلایی، این اراده است که اتصاف به عقلایی بودن یا نبودن پیدا می‌کند!

پس مرحوم اصفهانی در این جواب دو مطلب را فرمودند؛ يك: نزاع اشاعره با عدلیه را توضیح دادند. عدلیه می‌گویند باید در خود افعال ملاک باشد و اشاعره می‌گویند نه، نیاز نیست در افعال ملاک باشد، آنچه که علت برای این امر مولا هست وجود ملاک در افعال نیست بلکه خود اراده‌ی خدای تبارک و تعالی است. اراده علتاً للأمر، علتاً للنهی، علتاً لساائر الأفعال نه ملاکی که در این متعلق وجود دارد. دو: فرمودند اینکه می‌خواهید نزاع را مبتنی بر مسئله‌ی غرض قرار بدهید فرع بر این است که غرض به عقلایی بودن و غیرعقلایی بودن تقسیم شود، در حالی که چنین تقسیمی درست نیست. ما این مطلب را نقل کردیم، تا مشخص شود بالأخره دعوای اشاعره و عدلیه سر چه چیزی است، و از این جهت مفید و درست است.

اما مطلب دوم به نظر می‌رسد ولو آن هم في حدّ نفسه درست باشد اما خدشه‌ای به مرحوم حائری وارد نمی‌کند. مرحوم حائری می‌فرماید این دلیل دوم مبتنی بر تحصیل غرض است، مبتنی بر این است که هر آمری در امرش يك غرضی دارد، حالا شما می‌فرمایید غرض به غرض جزافی و غیرجزافی به عقلایی و غیرعقلایی تقسیم نمی‌شود، نشود! این به فرمایش مرحوم محقق حائری ضربه نمی‌زند! مرحوم حائری می‌فرماید «لكل أمرٍ غرضٌ في امره» بعد دارد «وإن كان جزافاً» حالا شما روی قسمت دوم به مرحوم حائری اشکال می‌کنید ولی این ضربه‌ای به اصل فرمایش حائری وارد نمی‌کند، مرحوم محقق حائری اعلی الله مقامه الشریف (مؤسس) می‌فرماید ما می‌گوئیم دلیل این است «لكل أمرٍ غرضٌ و يجب تحصيل الغرض» یعنی دلیل را طوری بیان می‌کند که اصلاً ربطی به این نزاع اشاعره و عدلیه نداشته باشد و به نظر ما مرحوم محقق حائری بسیار دقت خوبی فرموده، البته این نافی آن بیان هم نیست. یعنی کسانی که می‌خواهند روی مذهب عدلیه هم این دلیل را دنبال کنند، آن هم يك راه است. کسانی که روی مذهب عدلیه می‌خواهند بگویند چون احکام تابع مصالح و مفاسد است و عرض کردیم آن عبارت شیخ را که در حقیقت آنچه که مأمور به و منهی عنه است همان ملاک است و این عناوین محصل برای این ملاک هستند.

پس بیان این دلیل دوم هم روی مبنای نزاع عدلیه و اشاعره صحیح است و هم روی این مبنایی که مرحوم محقق حائری فرموده‌اند و این اشکالی که مرحوم اصفهانی فرمودند بر مرحوم حائری وارد نیست.

تحقیق مرحوم اصفهانی

می‌خواهیم وارد تحقیقی شویم که مرحوم محقق اصفهانی در این بحث دارند؛ دیروز عرض کردم این بحث مرحوم اصفهانی و

تحقیقی که در اینجا دارند، که خلاصه در کجا تحصیل يك ملاك واجب است و در کجا واجب نیست و ما چند نوع غرض و ملاك داریم؛ این دو فایده دارد: یکی در بحث مقاصد الشریعه که امروز يك بحث بسیار مهمی است، چندین دهه است که علمای اهل سنت تقریباً می‌توانیم بگوئیم ظواهر ادله‌ی شرعیّه را آرام آرام کنار می‌گذارند و به سراغ این ملاکات می‌روند، آن هم کدام ملاکات؟ ملاکاتی که از راه استحسان و قیاس و ... به دست می‌آورند. می‌گویند شریعت دارای يك مقاصد اصلی است که آنها ملاکات اولیه برای احکام است، در هر زمانی هر حکمی با این مقاصد اصلی سازگاری پیدا نکرد آن حکم باید تغییر پیدا کند، که این سبب شده اصلاً واقعاً فقه‌شان رفته رفته آن ماهیت اصلی خودش را از دست بدهد، البته ماهیت اصلی هم نداشت يك فقه بسیار خرابی دارند و اصلاً فقه ندارند ولی همان هم که داشتند دارند از دست می‌دهند و من به شما عرض کنم که آینده‌ی فقه اهل سنت چیزی جز اعلامیه‌ی حقوق بشر نیست! حالا آن اعلامیه هم ممکن است چند سال دیگر تغییر کند، ولی این راهی که اینها طی می‌کنند يك چنین پایانی را دارند.

بحث مهم این است که بالأخره در فقه شیعه این بحث مقاصد تا چه اندازه‌ای نقش دارد؟ و آیا ما در میان فقهای بزرگمان، فقهای داریم که بالأخره این مقاصد را مورد توجه قرار داده باشند یا نه؟ ریشه‌ی بحث مهم مقاصد این است که آیا احکام، ملاکات دارد یا نه؟ آیا تحصیل این ملاکات لازم است یا لازم نیست، دو. و این ملاکات را چطور ما کشف کنیم؟

فایده‌ی دومی که این فرمایش مرحوم اصفهانی دارد این است که ما قبول داریم نباید مسائل عمیق فلسفی را در فقه و اصول راه داد و نباید اینها را مخلوط کرد، در کلمات بزرگان ما گاهی اوقات فریادشان از این بلند است که چرا در اینجا فلان فقیه آمده مسائل عقلی را با مسائل عرفی خلط کرده، مخصوصاً در کتاب البیع امام رضوان الله تعالی علیه، امام هم در فقه و هم در اصولشان مکرر این تذکر را می‌دهند که نباید مسائل عمیق عقلی در فقه یا اصول راه پیدا کند، اما می‌بینیم که همین امام بزرگوار رضوان الله علیه هم در بعضی از جاها نظریه‌شان را مبتنی می‌کنند بر بعضی از قواعد عقلی، شبیه آنچه که در همین بحث اقل و اکثر ارتباطی داشتیم که یکی از مقدمات نظریه‌ی ایشان این بود که آنجایی که مراد واحد است اراده واحده است، آنجایی که اراده واحده است مراد واحد است.

حالا ببینید این بحثی که می‌خواهیم از مرحوم محقق اصفهانی عرض کنیم یکی از فوایدی که دارد این است که فقیه و اصولی در يك مواردی چاره‌ای ندارد که حتماً به حکم عقل توجه کند! يك مواردی هست که برخی از اغراض و ملاکات وجوب عقلی نفسی دارد، فقیه باید به اینها توجه کند، در عین حال در همین اغراض، آنجایی که میدان برای عقل است و آنجایی که میدان برای عرف است در تحقیق ایشان روشن و تفکیک شده، ولو خود ایشان تصریح به این مطلب نفرموده اما در باب اغراض و ملاکات میدان در بخشی در اختیار عقل است و در بخشی هم در اختیار عرف است. خود همین يك سؤال بسیار مهم است که در بحث ملاکات احکام میدان‌دار اصلی کیست؟ حاکم اصلی کیست؟ آیا ما باید سراغ عقل برویم؟ یا باید سراغ عرف برویم؟ و آن بحثی هم که در اول سال گذشته داشتیم به نام بحث حق الطاعه، آن بحث هم ارتباط به همین بحثی که در اینجاست پیدا می‌کند، در جلد چهارم نهایت الدرایه صفحه 299 مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف اول می‌آیند همین دلیل را توضیح می‌دهند، توضیح‌شان این است که می‌فرمایند اغراض سه نوع‌اند، این را هم عرض کنم تحقیقی که خود امام و مرحوم آقای خوئی (هر دو بزرگوار) قدس سرهما دارند ریشه‌اش در همین کلام مرحوم اصفهانی است. مرحوم اصفهانی می‌فرماید غرض بر سه نوع است؛ يك: آن غرضی که وجوب عقلی نفسی دارد، یعنی يك ملاکات و اغراضی، این باید تحصیل شود، خواه امری از ناحیه شارع باشد یا نباشد! بعضی از جاها ما نیاز به امر شارع نداریم، حالا ایشان مثال زدند و یا در بعضی از عباراتشان مثال عرفی دارند. مثلاً گاهی اوقات برای حفظ النفس برخی از فقها می‌گویند ما دلیلی بر وجوب حفظ النفس نداریم از ناحیه‌ی شرع، می‌گوییم اصلاً ما دلیل لازم نداریم، امری از ناحیه شارع که شارع بفرماید «قوا انفسکم» نداریم! بلکه اینجا يك ملاکی وجود دارد که عقل می‌گوید تحصیل این ملاك واجب است خواه امری باشد یا نباشد.

دو: برخي از اغراض وجوب عقلي مقدّمی دارد يعني چون مقدّم است براي اسقاط امر و وجوبي که در اين مأمور به آمده منبعث از آن غرض است، يعني چون مولا غرض را مي‌خواهد تحصيل شود آمده اين فعل را واجب کرده، وجوب در مأمور به ناشي از همان وجوب آن غرض است، نسبتشان نسبت علّت و معلول است، غرض علّت است و اين امر معلول است، اين هم مي‌شود وجوب عقلي مقدّمی، چرا؟ يعني چون مقدم است براي اسقاط يك امري.

سوم: مي‌فرمايد يك غرضي داريم که وجوب شرعي لبيّ دارد، لبّاً واجب است، لفظاً واجب نشده! به وجوب شرعي. مثل فوائدی که براي واجبات در شريعت ذکر مي‌شود، مثلاً به حسب ظاهر نماز واجب است، به حسب ظاهر روزه واجب است اما اين روزه‌اي که واجب است لبّاً آن فايده‌اي که براي مترتب هست واجب است، پس مي‌فرمايند ما سه نوع غرض در اینجا داريم. آن وقت مي‌آيند قسم اول را هم دو قسم مي‌کنند و بعد شروع مي‌کنند به تحقيق در مطلب.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ